

صید گروهی؛ تأمین جمعی

دکتر محمود زندمقدم

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها

حافظ

درآمد

شکارورزی کهن‌ترین فعالیت اجتماعی انسان برای فراهم کردن رزق و روزیست. در جهانی ابتدایی که هنوز موفق نشده بود انسان ابزارهای لازم که به کار می‌آید برای شکار بسازد و فراهم کند، و به همین خاطر، و به ناگزیر، از وسائلی ابتدایی، مانند سنگ و چوب استفاده می‌کرد شکار و تهیه قوت، لایموت کاری بود صعب که به ناگزیر فعالیتی دسته‌جمعی را ضروری می‌ساخت. در دشت‌ها و جنگل‌ها چون ابزار شکار مانند تیروکمان و نیزه...، نداشت در اختیار، کوشش می‌کرد به شکل گروهی این کار را انجام دهد، همراه با مراسمی که می‌پنداشت در این فعالیت‌ها یاریش می‌کند، مانند رقص‌های گروهی، سحر و جادو، آوازهای دسته‌جمعی. این آیین‌ها که قبل و در جریان شکار انجام می‌شد علاوه بر آن‌که کمک می‌کرد فعالیت گروهی شکلی منسجم به‌خود بگیرد و هماهنگ، چنین پنداشته می‌شد که یاری خدایان و قدرت‌های مافوق‌الطبیعه را نیز جلب می‌کند. کنده‌کاری‌هایی که برجای مانده است هنوز درون غارها و تخته‌سنگ‌های کنار

رودخانه‌ها، مانند دره کنده کاران در سراوان بلوچستان، و کار انسان‌های شکارورز نخستین است، جلوه هنری بدیعی دارند، هنری که الهام می‌گیرد از مشغله اصلی انسان، شکار- دغدغه‌ها، پندارها، و طبیعت پیرامونش، جنبه سحر و جادو نیز دارند، این حکاکی‌های روی سنگ نشان می‌دهند که برای نزدیک شدن به شکار، مثلاً گاوهای وحشی و بوفالو، شکارچیان، پوست گاو بر تن می‌کردند، شاخ گاو بر سر می‌نهادند، تا فریب دهند گاوها و بوفالوها را و بدین ترتیب تا می‌توانند نزدیک شوند به آن‌ها، دوره‌شان کنند، تا بتوانند رو در رو، با سنگ و چوب از پا درآورندشان. شاخ‌های گاو که بر سر می‌نهادند بعدها Crown نامیده شد که معنی نوعی کلاه می‌دهد. در رودخانه‌های پهناور و دریاها، دشوارتر بود شکار، چه هنوز به وسیله مطمئنی دست نیافته بود انسان برای طی آب و سیر در دریا، بیم موج هم می‌رفت و طوفان و گرداب و غرق شدن در ژرفای تاریک آب‌ها. بعدها، طی گذشت سده‌ها، پس از آن که موفق به ساختن قایق چوبی و کشتی چوبی شد انسان و به دنبال آن، با شناختن بادهای کشتی بادبانی، بیم گم شدن کشتی بود، در دوردست دریاها و اقیانوس‌ها و این‌جا، آسمان و ستاره‌ها بودند که به یاریش شتافتند، علم نجوم امروزی مدیون تلاش این انسان‌های سخت‌کوش و هوشمند است که توانستند برای نخستین بار رصد کنند ستاره‌ها را، بشناسند، نام بگذارند و بر روی صفحه سکان کشتی‌ها، نقر کنند روی چوب و یاری بجویند از ستاره‌ها برای طی مسیر در دوردست دریاها و گذشتن از مهلکه‌های دریایی. بر روی سکان و قطب‌نمای لنچی که دو روز سفر کرد این حقیر با آن، در خلیج فارس، برای سیر و تماشای صید میگو و ماهی‌ها، چنین نوشته شده بود و بدین ترتیب، نام ستاره‌های راهنمای سفرهای دریایی.

۱. ستاره گاه (شمال)؛ ۲. ستاره سرگت؛ ۳. ستاره نعل؛ ۴. ستاره ناکه؛ ۵. ستاره ایوگ؛ ۶. ستاره واگه؛ ۷. ستاره سماک؛ ۸. ستاره تریه؛ ۹. ستاره مغیب؛ ۱۰. ستاره حوزه؛ ۱۱. ستاره تیر؛ ۱۲. ستاره اکلیل؛ ۱۳. ستاره عقرب؛ ۱۴. ستاره حمارین؛ ۱۵. ستاره سربیل؛ ۱۶. ستاره سولوار؛ ۱۷. ستاره کُتب.

و چنین نشان داده شده بود جهات چهارگانه:

شمال- گاه؛ مشرق- مطلع؛ مغرب- مغیب؛ جنوب- کُتب

روی هم رفته ۱۷ ستاره که چون از هر دو طرف می‌خوانند، و از هر طرف، به نوعی به کار می‌گیرند، می‌شود جمعش ۳۴ ستاره. برای مثال، سرگت مطلع یعنی شمال شرق، همین سرگت

را وقتی از طرف دیگر می‌خوانند می‌شود سرگت شمال غرب. صید ماهی و میگو که شاهدش بود این قلمزن در این کشتی‌های چوبی، در ساحل جزیره قشم، و مراسم دسته‌جمعی که انجام می‌شد و آوازهای گروهی، نمادی بود زنده از دیرینه‌ترین همکاری و فعالیت گروهی انسان، آمیخته با سحر و جادو و نذر و نیاز و قربانی در بدایت تاریخ، برای به‌دست آوردن غذا.

همان‌گونه که ملاحظه می‌فرمایید در این یادداشت‌ها، آفتاب آتش است، در خلیج فارس و آب، دریا و سرتاسر ژرفای دریا، و ماهی‌گیر، بنده خدایی که می‌زند به آب و آتش، هنوز و همچنان، به‌هوای لقمه نانی و رزقی، به قول مولانا جلال‌الدین رومی، رغیفی^۱، که حواله شده است به دریا و خورشید و ستاره‌ها.

قشم

قشم- یکی از بخش‌های شهرستان بندرعباس همچنین نام جزیره قصبه مرکز جزیره است. بخش قشم از پنج جزیره به شرح زیر تشکیل شده است.

۱. جزیره قشم؛ ۲. جزیره هرمز؛ ۳. جزیره هنگام؛ ۴. جزیره لارک؛ ۵. جزایر تنب بزرگ و کوچک.

در ۲۴ کیلومتری جنوب بندرعباس واقع شده طول جزیره از خاور به باختر ۱۱۵ و عرض آن از شمال به جنوب ۳ تا ۱۰ کیلومتر است.

مرکز جزیره در خاور قصبه قشم و در انتهای باختری قصبه با سعیدو است. هوای جزیره گرمسیر مرطوب- آب از چاه و برکه- محصول مختصر غلات خرما و ماهی- شغل ساکنین ملاحی- صیادی و زراعت است. جمعیت بخش در حدود بیست هزار نفر و جمع قراء جزایر ۵۳ آبادی قراء مهم آن باسعیدو- صلخ- درگهان است. راه داخلی جزیره مالرو می‌باشد.

۱ رغیف: گرده نان، تکه نان. چون که مطرب پیرترگشت و ضعیف شد زبی کسبی رهین یک رغیف مننوی مولانا جلال‌الدین رومی- قصه پیرچنگی.

قشم- مرکز بخش و جزیره قشم از شهرستان بندرعباس.
 ۲۴ کیلومتری جنوب بندرعباس در انتهای خاوری جزیره واقع شده است. قصبه قشم از قراء بسیار قدیمی و در گذشته پر جمعیت و آباد بوده مرکز بحر پیمایان ایرانی محسوب و جمع کثیری ملاح- کشتی ساز صیاد و بازرگان در آن ساکن بودند.
 در سال ۱۳۰۲ قمری زلزله شدیدی قصبه را به کلی ویران نمود و هنوز خرابه های آن باقی است. سکنه فعلی قریب به چهار هزار نفر است. شغل ساکنین کسب، صیادی و ملاحی است.
 آب از چاه و برکه تأمین می شود. دو دبستان دارد. درمانگاهی اخیراً احداث شده، از ادارات دولتی بخشداری- آمار- گمرک، پاسگاه ژاندارمری و گارد مسلح گمرکی است.
 زبان مادری ساکنین فارسی، به عربی آشنا، مذهب مسلمان شیعه و سنی است.

فرهنگ جغرافیایی ایران (آبادی ها)

جلد ۸، استان ۸ کرمان و مکران

سال ۱۳۲۸، از انتشارات سازمان جغرافیایی کشور

قشم

۳	مدرسه ابتدایی دخترانه
۱	مدرسه راهنمایی دخترانه
۱	دبیرستان دخترانه
۶	مدرسه ابتدایی پسرانه
۲	مدرسه راهنمایی پسرانه
۱	دبیرستان پسرانه
۳ شیعه؛ ۱۶ سنی	مسجد ۱۹:
۱	بیمارستان، زایشگاه، درمانگاه
	ادارات دولتی: انواع و اقسام- شهر فرنگ، از همه رنگ.
	شغل اهالی: صید ماهی، صادرات- واردات-
	قشم: سال ۷۲

صید ماهی

بندرعباس، خاکستری ساحل دریا، گاری‌ها، گاری‌ها، چرخ‌ها: لاستیکی، اندازه چرخ‌های دوچرخه، کف گاری‌ها: پاره تخته‌ها: کج، کوله، شُل، پُل، قد و نیم‌قد، چند وجبی، بالاتر از قهوه‌ای لزوج ماسه‌ها و خاکستری خسته کف دریا و ته‌مانده و ته‌نشین موج‌ها: روغن موتور و گازوئیل: لکه‌لکه، زباله، زباله: تل‌تل، پاره تخته‌ها: خیس‌خیس، چرب و چیلی، سیاه. بار و بندیل‌ها، این دست، آن‌دست، می‌قاپد پسرک افغانی، تکان، تکانی و پرتابی و می‌افتند توی یک گاری، پخش و پَلا، این یا آن یا می‌کند گاری، گاری نه، چرخ فلک، می‌خواهد راه بیافتد. به کجا؟ به سوی قایق‌های موتوری، نیم کیلومتری ساحل: زرد و آبی و قرمز و خاکستری، شناور، گیج و ویج، روی قهوه‌ای و سیاه موج‌های دریا، نوبت می‌رسد به مسافرها، فرقی ندارند با بارها و بندیل‌ها، اولی زیر بغل دومی، چهارمی زیر دو شاخ سومی، جستی و واجستی، صد رحمت به علی یویو، کم می‌آورد فیروز، شانه پسرک افغانی، زیر دو شاخ لنگ‌ها، پایین، بالا، پایین، بالا، تِلپ و تِلپ، دراز به دراز، کج و کوله، ته گاری، راه افتادند چرخ‌ها، دنبال گاری اولی، چرخ‌ها و دست‌ها، دست‌ها: افغانی: کُت‌های شُل و ول، هُل می‌دادند گاری را جلو، شِلپ و شِلپ، پاها و زانو‌ها، میان آب و ماسه و زباله، دو قدم، سه قدم، چهار قدم، ده قدم، کله‌پا می‌شود گاری، سروهه یکی، بی‌هوا، ناغافل، چرخ‌ها توی هوا، پُشتکی، واروئی، آفتاب و مهتابی، غوطه می‌خوریم میان آب و ماسه و روغن سوخته و زباله، داد و قال اسفندیار: افغانی چه به دریا؟ دوباره، این یکی قلمدوش آن یکی و آن یکی قلمدوش این یکی، تالاپ و تالاپ، ته قایق، دست‌ها و پاها، کله‌ها، قَر و قاتی، راه افتادند چرخ‌ها، می‌خورد آب به کف گاری. تپ، تپ: بوی روغن و چوب پوسیده، نمک و آفتاب، رسیدند چرخ‌ها به قایق‌ها، بکش و واکش بپر- پریدیم، آن یکی روی گردن، ته قایق و فیروز، دستش به کمرش، آخ آخ، وسط قایق، هِنْدل و تپ تپ و گنده می‌شود از جا، قایق، پرواز، پرواز، روی موج‌ها، که می‌زنند به آبی و سبز سیر، دماغه قایق توی هوا، ته قایق، مُماس روی آب دریا، خط سفید موج‌ها و کف‌ها، پیچ، پیچ، دنبال قایق و روبه‌رو، در زمینه سبز و آبی دریا و آفتاب، جزیره قشم، اخرائی، راه راه سبز و خاکستری، ساحل و اسکله قشم: عین ته یک خیابان خاکی، و بن‌بست، نیم‌نفسی، تلوتلو پاها و پیچ و خم دست‌ها، حالا، چلاندن رخت‌ها و پخت‌ها، بارها و بندیل‌ها.



اسکله چوبی قشم، بامداد اسکله و خورشید دریا، که آب می‌چکد هنوز، از یال‌هاش، قطره قطره، توی دریا، قطره‌ها: طلائی، صورتی، بوی دریا می‌دهد آفتاب، نسیم: بوی ماهی و نمک. سبز سیر موج دریا، چرکین- زیر اسکله و پهلوی‌های اسکله. می‌زند به سبز آبی در دوردست، دریا، قایقی چوبی، مردی که ایستاده است میان قایق، عین مَترسک، وسط کشتزاری درندشت، سایه‌اش، لغزان، حجم سیاهی روی سبز کدر موج‌ها. مرغان دریایی، بال‌ها: سپید، راه‌راه مشکی، چرخ می‌زنند بر فراز موج‌ها، جمع می‌کنند بال‌ها را زیر پهلوه‌ها، شیرجه، مثل شهاب، به سوی آب، سرها و گردن‌ها فرو می‌روند در آب دریا، قوسی و باز می‌شوند بال‌ها در آفتاب، اوج می‌گیرند به سوی آسمان، درون بعضی منقارها، پیچ و تاب ماهی‌ها، ریز و سیاه، باقی منقارها، خالی، چه خالی، چه پُر، مترسک، وسط قایق چوبی، انگار نه انگار. لانج‌ها، کنار هم، قرمز و زرد و بنفش، این طرف و آن طرف اسکله.

لانج ماهی‌گیری، پهلو به پهلوی اسکله، سوار می‌شویم. لینگر (لنگر). کشیده می‌شود به فرمان ناخدا، هشت جفت دست، سیاه و سوخته و طناب لنگر، - همار- رفت و آمد دست‌ها، منظم، جنبش شانه‌ها، هماهنگ، نفس‌ها: موزون، جلوی دماغه کشتی. تاب می‌دهند به طناب لنگر، تاب، تاب، چیده می‌شوند روی هم، تاب‌ها، نوک دماغه کشتی، اینک لنگر و پیکان‌های فلزی لنگر- مچ- سیاه زنگاری، نیمی بیرون لانج، نیمی روی تاب‌های چنبر طناب لنگر. تپ تپ موتور و راه می‌افتد کشتی. ایستاده است ناخدا میان اطاقک چوبی، ته کشتی، کنار سکان کشتی و سکان: چوبی: قهوه‌ای سوخته، میان دست‌های سکاندار، فرقی ندارند رنگ‌ها، - رنگ دست‌های سکاندار و رنگ دسته‌های چوبی سکان.

بیرون می‌کشند تور را از انبار کشتی، ملوان‌ها، چهارخانه‌های کج و کوله، توده، توده، سیاه، سیاه، تلمبار روی هم، بوی دریا و لاشه ماهی و پوسیدگی. نگاه می‌کنند، چهار چشمی، به طناب گوداگرد تور، و جب به جب، می‌کشند، بالا، می‌کشند پایین، دولا می‌شوند روی طناب تور، دوخت و دوزها، پارگی‌ها، دررفتگی‌ها، رشته‌های نازک نخ، خط‌های سپید، نوک خط‌ها، برق‌برق سوزن‌ها، می‌دوزند، رفو می‌کنند، وصله، پینه، در متن طلایی آفتاب، زمزمه آبی موج‌ها، یکنواخت، یکنواخت، مثل خطوط نخ‌ها، تپ تپ موتور کشتی، بوی گازوئیل، حالا جزیره قشم، شناور، وسط دریا، اخرائی و بنفش، نخلستان‌ها: بادبادن‌های سبز، در آفتاب. طباخ‌کشتی، نشسته است، کنار اطاقک ناخدا، چمباتمه، نگاه می‌کند به کتری بزرگ آب، و

برنجی، روی شعله‌های آبی کپسول گاز ایران گاز، منتظر جوش آمدن کتری است طبابخ. یک مجمع مسی، پُر برنج، کنار دستش.

نخ‌ها و سوزن‌ها، انگشتان سیاه و باریک، سرها، آویزان وسط شانه‌ها، پارگی‌های تور، وسط عرشه کشتی، نیمی از تور این طرف، نیمی از تور آن طرف.

چای، چای، لیوان‌های کوچک شیشه‌ای، سیاه، دورمی‌گرداند طبابخ، شیرین و غلیظ، داغ، می‌چسبد. لانچ ماهی‌گیری، حالا، قد یک موج، میان آفتاب و دریا، دور و برش، موج‌ها: آبی، سبز، خاکستری، سیاهی می‌روند چشم‌ها. نسیم دریا: خُنک، مرطوب، چسبناک. می‌آید بالا، دماغه کشتی، بالا، بالاتر از افق، به رنگ سرب تافته، باز هم بالاتر، تا نزدیکی‌های آسمان: سرتاسر خورشید، برمی‌گردد، پایین، پایین، فرو می‌رود در آب دریا و آفتاب دریا و پژواک خورشید روی سبز موج دریا.

دست راست کشتی، ساحل، به رنگ آفتاب، صخره‌ها، قهوه‌ای و زرد، دورتر، کوه‌ها: بنفش خاکستری.

قلیان، توی دست‌های طبابخ، می‌آید، کوزه قلیان: سفال، نی آب، نی دود: نی‌های قهوه‌ای، بلند و کوتاه، سفال سر قلیان: سوخته، سیاه، ذغال‌ها، فوت می‌کند طبابخ، فوت، فوت، ذغال‌ها، نیمی سیاه، نیمی ارغوانی، فوت، فوت، یک فوت طبابخ، یک فوت نسیم دریا. دوست دارد طبابخ را دریا.

- چند ساله مشغولی تو این لانچ؟
- ده سال

- کار دیگری می‌کنی؟

- نه، کار و کاسبیم همینه

- اهل کجایی؟

- قشم

- چه قدر مزد می‌گیری؟

- ماهی باشه، بش می‌بریم، نباشه همین جا می‌خوریم. شیش بچه دارم.

- بش چه قدر می‌شه؟

- بش یک وقت ۵۰ تومنه، یک وقت ۱۰۰ تومنه، یک وقت هیچ.

یک پُک، دو پُک، فوتی:

- چاق

سفال سرقلیان، یکوری، مثل سر طباخ، روی شانهاش، خاکستر ذغالها، عرق چین طباخ،
 فرق سرش، می رود طباخ.

نگاه می کند به دریا، ناخدا، کف دست راست، سایبان چشمها: مرغهای دریایی، پرواز
 می کنند بر فراز سبز و آبی سبز موجها، چرخ می زنند در آفتاب، چرخهای سپید، سیاه راهراه،
 شیرجه می روند به سوی آب. متقارهای سیاه و سرهای سپید، فرو می روند در آب.

اشاره می کند ناخدا به سکاندار، تابی برمی دارد کشتی و می رود به سوی پرواز پرندهها.
 ملوانها، حالا، کاپشنهای نایلونی، رنگ وارنگ، روی پیراهنهای سپید و بلند. نگاه می کنند به
 دریا و پرواز مرغها.

رفت و آمد دستها، شتابان، هماهنگ، ریخته می شود تور توی آب، از پهلوی راست
 کشتی، در حالی که می خوانند ملوانها. آواز ملوانها، دلی دلی موجها، تپ تپ موتور کشتی، و
 زمزمه نسیم دریا، پرواز مرغها، - ضرب آهنگ بالها، گرداگرد کشتی، بر فراز کشتی -

به این گُناَر کی زدن؟

حسین و محسنین زدن

با چی زدن؟

با کهنه شمشیر زدن

.....
 به این گُناَر کی زدن؟

حسین و محسنین زدن

با چی زدن؟

با کهنه شمشیر زدن

.....
 به این گُناَر کی زدن؟

حسین و محسنین زدن

با چی زدن؟

با کهنه شمشیر زدن.

- همار،

- می دود ملوانی، می رود پایین از پله ها، توی انبار کشتی، طنابی دستش، می آید بالا از پله ها. سر طناب را گره می زنند به انتهای تور و تهِ طناب را می بندند به جلوی دماغه کشتی.

حالا، گوی های پلاستیکی - کیوال - متصل به طناب بالای تور، سفید، سبز و قرمز، شناورند روی آب، بالا و پایین می روند روی موج ها و پخششان می کنند موج ها روی آب. قایقی موتوری حرکت می کند موازی تور، پسرکی سوار قایق است. با دست، زیر و رو می کند کیوال ها را، تکان می دهد، سوا می کند و رها می کند روی موج ها. قایق و موج ها و گوی ها: سپید، قرمز و سبز، و آفتاب؛ آفتابی.

حالا، تور را برده بودند موج ها، جلوتر از لانچ، پخش کرده بودند در گستره آبی و سبز دریا. خاموش بود موتور کشتی و ایستاده بود کشتی وسط دریا.

چای می آورد طبابخ.

- تازه، چای تازه

ممنون، توی دریا، مریض شدی، حالت به هم خورد، بالا پایین شدی، چه می کنی؟ حضرت طبابخ؟

- هر موقع سرمان درد می کنه، بالا میاریم، یک خورده آب دریا می خوریم، تمام.

- تمام؟

- تمام.

و چای شیرین، مثل نبات. تمام.

و کنار طبابخ، ملوانی جوان، سیاه چرده، مشکی موها، صاف، چسبیده - فرق سر و گرداگرد سر،

مثل عرق چین.

- اهل کجایی؟

- بنگلادش

- چند ساله آمدی این جا؟

- سه ساله آمدم ایران

- بنگلادش چه کار می کردی؟

- خیاطی

- خیاطی ول کردی، آمدی صیادی؟

- بله

- چرا؟

- پول کم بود.

- این جا پول زیاده؟

- ماهی گرفتیم پول هست

- سالی چه قدر پول هست؟

- شش ماهه صد تومن (صد هزار تومان) می شه، سال دویست تومن میشه، دریاست.

- تنهائی؟

- بله تنهائیم.

- بنگلادشی در کشتی تو هستی فقط؟

- نه، سه هستیم.

- آن ها چطورند؟

- تنهائیم.

راه افتاد و رفت کنار طبایخ، پهلوی اطاق ناخدا. مشغول شد. نشست، نه نشسته. بر می داشت، یکی یکی، دانه برنج های خشکی را که ریخته بود، دور مجمع و دیگ، روی چوب های عرشه، می انداخت در دهان، دانه دانه، می جوید و فرو می داد، قِرچ قِرچ، مشغول بود طبایخ، برنج پاک می کرد، توی مجمع.

ملوان ها، کنار هم، دراز کشیده بودند روی عرشه، جلوی کشتی، در آفتاب. گوش می کردند به آهنگ های نوار موسیقی، ضبط صوت توی اطاق ناخدا بود. آهنگ ها، قدیمی، حدود عام الفیل.

- از کجا می آیند این نوارها؟

- از دُبی

ملوانی پاسخ داد. همچنان که نگاه می کرد به پرواز مرغ های دریایی بر فراز کشتی.

- قایق کجا رفت ناخدا؟

- رفته طرف گِردور.

یک ماه بود کاشته بودند گرگور (دام مشبک صید ماهی که از تور فلزی می سازند) را ته دریا. اما چگونگی کاشتن گرگور ته دریا

دو گوشه گرگور را می گیرند. پرتاب می کنند توی آب. می رود پایین. می نشیند ته آب، کف دریا. دو کیوال هست دو طرف گرگور، با طناب سی متری. زیاد باشد عمق دریا، ۶۰ متری. وصل است یک سر طناب به گرگور، که نشسته است ته آب، سر دیگرش، وصل به کیوال ها که شناورند روی سطح آب.

شماره ای دارد هر گرگور، شماره نوشته شده است روی پهلوی کیوال ها، تا اشتباه نکنند ملوان قایق ها و بالا بکشند گرگوری را که تعلق دارد به لانچ صیادی دیگری. خاصیت دیگر کیوال این است که چون شناور است همیشه روی آب، مثل چراغ قرمز، نشانه ایست و هشدار می دهد به لانچ ها که تور نیاندازند حوالی گرگور، و به این ترتیب، مصون می ماند گرگور و صدمه نمی بیند از تورها. نقل ناخداست.

- ناخدا

- بله

- چه نوع ماهی بیشتر می افتد در گرگور

- سنگسر، سرخو، چمن، خنوی، هامور، پاپیل، گیشران، جهرو، صافی، شنگو، کیر، سارم، سیگار.

- چه طور می شود ماهی می افتد در گرگور؟

- در کوچک دارد گرگور، ماهی می رود از در تو، دیگر نمی تواند بیاید بیرون. دور می زند توی گرگور، سه روز، چهار روز، تا قایق برود، بکشد بیرون از دریا. ماهی های گرگور بیشتر مال قایق هاست.

قایق نزدیک می شود به لانچ و فریاد ملوان ها:

- ماهی نه

- ماهی نه

حالا، پهلو به پهلو لانچ، می لغزد روی موج ها، قایق؛ بالا، پایین، این پهلو، آن پهلو، یک موج بود قایق، میان تهی، پسرک قایق ران، یک دکل لرزان، وسط تهی موج، جلوی پاهاش، ته انحناى موج، سه ماهی: گندمو، اندازه کف دست، صید چهار روزه گرگور. پسرک برداشت ماهی ها را از ته قایق، انداخت توی یک سطل پلاستیکی که داده بودند پایین ملوان ها. به گندم

برشته می‌زد رنگ ماهی‌ها، روی قهوه‌ای دودی تخته‌های عرشه، جلوی پای طبّاخ، کنار دیگ پلو. برق ضربه‌های تیغه گزلیک، در آفتاب عرشه و سر و دم ماهی‌ها، تق‌تق، تق‌تق، لاشه ماهی‌ها، پوست لاشه‌ها: غلاف‌کن، دراز به دراز، کنار هم، روی برنج‌های دیگ پلو، دم‌گونی روی دیگ، زیر دیگ، شعله‌های آبی کپسول‌گاز، تمام. چند ساعت، چند صبح، چند شب، دور زده بودند، دور، پشت دور، ماهی‌ها، میان سلول مشبک گریگور، ته تاریکی دریا، روزنه‌ای؟ دریچه‌ای؟ گریزگاهی؟ دور و دور و دور. این هم آخرش، ماهی‌های گندمو.

اشاره کرد ناخدا، مشغول شدند ملوان‌ها، به کشیدن تور. اول انداختند ته تور را روی چارچوب جلوی دماغه کشتی، بعد شروع کردند به جمع کردن و کشیدن تور، به بالا، توی کشتی، از سمت چپ لانج.

دو ملوان رفته بودند توی انبار کشتی، می‌کشیدند و می‌ریختند تورهای جمع‌شده را توی انبار کشتی.

می‌کشند بالا تور را پنج ملوان، بالا، بالاتر، آهسته، آهسته. نگاه‌ها، به علاوه نگاه ناخدا و نگاه طبّاخ، عین ماهی، نوک قلاب، پیچ می‌خورند، تاب می‌خورند، بالا می‌پزند، پایین می‌پزند، توی تور، لابه‌لای تور، وجب، وجب، نفّس، نفّس، می‌آید بالا تور، بالا، بالاتر. راه می‌افتد، می‌رود جلو لانج، نرم نرم و می‌خوانند ملوان‌ها:

رو خونه باشی هو صلیّه

داخ به دلش کر منجلیه

من خُل لاشون شیرازیّه

گرد لبش مرواریه

نَفّسی و درنگی:

داد از هجر علی اکبر

داد از هجر علی اکبر

شاه مظلوما

شاه مظلوما

.....

رو خونه باشی هو صلیّه

داخ به دلش کر منجلیه

من نُخل لاشون شیرازیّه

گیرد لبش مرواریه

.....
به این گُناَر کی زدن؟

حسین و محسنین زدن

با چی زدن؟

با کهنه شمشیر زدن

.....
به این گُناَر کی زدن؟

حسین و محسنین زدن

با چی زدن؟

با کهنه شمشیر زدن

.....
داد از هجر علی اکبر

داد از هجر علی اکبر

شاه مظلوما

شاه مظلوما

بله می دهد، یواش یواش، خورشید، به پهلوی لانج، یکوری شده است لانج، ملوان ها،
سینه ها، طبل: دام دام: برق برقی، دانه های عرق، میان شیار پیشانی ها، گونه ها. دست ها: آویزان،
کف دست ها، عین تور، خالی خالی.

دُم به تله تور نداده بود، حتی یک ماهی، آن هم توی این بگیر و ببند دریا، یعنی سرنوشت
ماهی های گندمو رارسانده بود باد به گوش ماهی ها، ته دریا. توی دلم می گم، با خودم می گم، یواشکی.



فریاد ناخدا:

مشغول می شوند دست ها، لایه های تور، پشت سر هم، پرتاب می شوند در آب دریا، دوباره.
روز از نو، روزی از نو.

- چه طور شد؟ چرا خالی بود تور ناخدا؟
- روشنن، آفتابن، تور پیدان تو دریا، ماهی یا تو رو می بینن، نمی افتن تو تور، کور که نیستن.
- غروب که شد، ماهی می یاد بالا، حالا وسط دریا، تور می ریزیم، آفتابن، تو رو می بینن، غروب، تاریکن، تور می ریزیم، تور نمی بینن، می افتن توی تور.
- چه موقعی ماهی بیشتر است در دریا، ناخدا.
- موقع میگو
- چه طور؟
- به نقل ناخدا، مرغها که رفته اند، موقع میگو، برمی گردند، پرواز می کنند بالای آب، نشانه ایست که ماهی زیاد است.
- مرغهای دریایی، چه نامی دارند؟
- دل و حُسنی
- پاره های عروس دریایی که افتاده بودند توی تور و گیر کرده بودند لابه لای تور، گرفته بودند ملوانها، جدا کرده بودند از تور و ریخته بودند کف عرشه، می لرزیدند، مثل پاره های ابر، در زمینه سیاه تخته های عرشه و برق می زدند در آفتاب.
- سرخ شده بود چشم یکی از ملوانها، پر اشک بود، پر آب می کرد کف دستش را، می پاشید توی چشمش.
- چی شده؟
- تکه عروس دریایی رفته تو چشمش، زهر است، می سوزاند.
- داد زد یکی از ملوانها:
- قرص اکسار، قرص اکسار
- چه فایده دارد قرص اکسار؟
- دردش کم کند
- چه دواهای دیگری دارید در کشتی، غیر قرص اکسار؟
- تمبر هندی، آب دریا.
- چه فایده ای دارند؟
- دواغ استفراغ اند.



ظهر بود، ظهر کشتی و دریا، ذوب می شد خورشید، در یکی یکی موج ها، و به موج در می آمد و موج می زد در دریا.

آماده بود سفره، یک مجمع پلو، مملو فلفل، روی پلو، تکه های ماهی گندمو، دور مجمع، نان و پیاله های المونیمی آب. مشغول شده بودند ملوان ها.
- ناخدا،

- بله،

- بهترین نوبت صید، چه موقع است، طی روز و شب؟

- نوبت های روزانه صید؟

- بله؟

مطابق معمول، چهار بعد از ظهر بود بهترین هنگام صید. می روند دریا لانچ ها، تور می ریزند، ملوان ها، زیاد صبر نمی کنند، نیم ساعتی، یک ساعتی فقط، در حدود شام خوردن ملوان ها، شام که خوردند، چای که خوردند، برمی خیزند، تور را جمع می کنند، صید، هر چه هست می ریزند روی عرشه، برمی گردند به ساحل. بیشتر بمانند در دریا، خراب می شود ماهی، به خاطر نداشتن سردخانه، نیامدن کشتی شیلات. معمولاً، هزار ماهی، دو هزار ماهی، تا چهار هزار ماهی، با یک تور، صید می کنند، به شرطی که، باشد صید، و شانس بیاورند.

این نوع صید، صید کنار ساحل است. ولی وقتی می روند طرف جزیره هنگام، به قول ناخدا:
- دریا دور است.

صیدشان، هنگام عصر، صد تا دوست ماهی باشد، بر نمی گردند قشم، صرف نمی کند. قبلاً از شیلات یخ می خردند، چهار صد قالب، خرد می کنند، می ریزند توی یخچال، شب دوام می آورند یخ ها، قد می دهند تا بامداد، تازه نگاه می دارند ماهی ها را، چه سه تا چهار ساعت طول می کشد رفتن تا جزیره هنگام، مسیر رفت، سه، چهار ساعتی برگشتن به قشم، مسیر برگشت.

یخ را شیلات سلّه ای می فروشد، هر سلّه سی تومان و هر سلّه پنجاه قالب یخ دارد.

- شب ها تاریک است، لنچ ها که صید می کنند، تور می ریزند در دریا، گیر نمی کنند تورها به هم، به هم نمی خورند لانچ ها؟

نه

چه طور؟

- شب، فانوس روشن می‌کنیم، روی آخرین کیوال بزرگ تور، کشتی می‌آید، فانوس می‌بیند، می‌فهمد تور است، راهش عوض می‌کند. نزدیک تور نمی‌شود.
- حداکثر سرعت این لانچ در دریا چه قدر است ناخدا؟

- ۱۲ کیلومتر

- موتور؟

- دیزل یان مار، ۲۵۰۰ دور، قدرت ۱۶۵ اسب، ظرفیت بارگیری ۴۰ تن.

فریاد یکی از ملوان‌ها:

- نگهبانی، نگهبانی

برخاست ناخدا، نگاه و براندازی، میان موج‌ها:

- موتور خاموش

نشست کنار مجمع خالی، نوبت چای بود.

چرا موتور را خاموش کردید ناخدا؟

- کشتی نگهبانی است، دنبال ما می‌آید، گند است، موتور خاموش نکنیم، نمی‌رسد به ما، این‌طور بهتر است. زودتر می‌رسد. به بینم چه کار دارد؟ راحت شویم.

می‌زند به قرمز اخرائی، کشتی نگهبانی ساحل، میان سفید و خاکستری براق موج‌ها، می‌آید، می‌آید، عین لاک‌پشت، تُپ تُپ، یکی امروز، یکی فردا.

رسید و آمد و پهلو گرفت کنار لانچ، مردی آمد جلو، بلند بالا، بازوها، یک‌وجِب فاصله با پهلوها، وزوز موهای سیاه سینه، میان چاک پیراهن، شاید دیو سپید بود، آب رفته بود - گمکی - در دریا، جای رستم خالی، دریغ:

- این کی‌یه؟

- بنده خدا،

ناخدا پاسخ داد.

- چی کار می‌کنه تو لانچ؟

- مهمان برادرمه، از تهران آمده، برادرم سفارش کرد، گفت یه‌روز رفتی دریا، برش تماشا، امروز آوردم.

- براندازی، بالا، پایین و چه نگاهی: کارت شناسایی، شغل؟ پدر؟ مادر؟ جد؟ آباد؟ کوچه؟

پس کوجه؟ شماره کفش پای چپ؟ کلاه؟

- برگرد، پیاده‌ش کن قشم، برگرد، دفعه آخرت باشه، برگرد.

- چشم و برگشت، قشم و اسکله قشم، پیاده کرد.

صفای ناخدا، طباخ- دستش مریزاد، قلیان‌های چاق وسط دریا- یادش بخیر و یاد ملوان‌ها و چشمی که فرمز شده بود، گُر گرفته بود و می سوخت. عین گُل ذغال‌های سَرِ قلیان، ماهی‌های گندمو، دم‌گنی دیگ، گِرگور و... گنه کرد در بلخ آهنگری- به شوشتر زدند گردن مسگری.

می‌رفتم، تمام شد اسکله، خیابان، خاک و زباله، قایق‌ها واژگون، کنار پیاده‌روها، همه فایبرگلاس، سبز، زرد، سفید... میدان و خیابان باریکی که می‌رود طرف بازار.

دخترکی نشسته است کنار پیاده‌رو خیابان، پشتش به دیوار، جلویش، دفتر و دستک و مداد و مداد پاک‌کن و مداد تراش، دورتا دورش، زباله، مگس، چادری کشیده است فرق سرش- مشکی، اندازه یک جوجه مرغ است دخترک.

- دفتر داری؟

- ها

- چند؟

- سی

- مدرسه نمی‌ری؟

- رَوَم

کلاس پنجم بود. صبح‌ها دستفروشی می‌کرد. بعدازظهرها، می‌رفت به مدرسه، نگران بود خانواده‌اش نگذارند بیشتر درس بخواند. دلش می‌خواست می‌توانست برود راهنمایی.

جوانکی ایستاده است، نگاه می‌کند، به دفترها، به خنذر پنذرها جلوی دخترک کنار پیاده‌رو.

- سلام

- سلام

- اهل قشمی؟

- ها

- چرا خانواده این دختر نمی‌گذارند برود مدرسه.

- این‌جا خانواده‌ها نمی‌گذارند دخترها درس بخوانند. این‌ها خیلی استعداد دارند. برعکس پسرها

را مجبور می‌کنند درس بخوانند به زور. پسرها هم پنجم که تمام کردند، همه حواسشان به قایق است، بززند به دریا.

- ... تازه دیپلم شدند، چه کنند؟ من دیپلم دارم، چه کار می‌کنم، راننده روزمزد منطقه آزاد. چه فایده دارد. بچه‌هایی که ترک تحصیل کردند، زند به دریا، حالا هر کدام قایقی دارد. یک روز درآمدش برابر است با یک سال کار من.

- چه طور؟

- می‌زن دُبی، بر می‌گردن، کلی درآمد می‌برن.

- همین طوری که نمی‌شه، لابد راه و رسمی داره، مقدماتی، وسایلی، امکاناتی؟

- نه بابا، یه اعتبارنامه می‌خواد بَرا فروشنده، تاجر دُبی. اعتبارنامه که طرف داد دستش، راه می‌افته. مَن فیس هم می‌خواد.

- مَن فیس چی‌یه؟

- به مشخصات قایق و دو ملوان قایق می‌گن مَن فیس.

کَلَم با خودشون ور می‌دارن.

- کُل؟

- سند قایق

- خوب

- کُل، مَن فیس، اعتبارنامه رو می‌پیچن تو نایلون، یه سنگم می‌ذارن تو نایلون.

- چرا؟

- توی راه، اگر قایق ژاندارمری رسید، کیسه نایلونو می‌ندازن تو دریا، سنگ می‌کشه پایین، فرو می‌ره تو آب، غرق می‌شه.

- ... می‌رسن دُبی، هَسَن کسانی که ضامن می‌شن، کارشون اینه، دلالتن، ضامن می‌شن برای ورود این دو نفر به دُبی.

- ... جواز ورود می‌ده گمرک. می‌رن پیش تاجر، اعتبارنامه تحویل می‌دن. جنس تحویل می‌گیرن. برمی‌گردن قشم.

- ... ساحل که رسیدن، جنس پیاده می‌کنن، ساحل خلوت، قبلن قرار می‌ذارن. شرکا که قایق فرستادن، حمالی می‌گیرن، می‌رن سرِ قرار، منتظر می‌شن. طبق قرار، تا رسید، تخلیه می‌کنن. بار

شتر می‌کنن. از کور راه وارد یکی از شهرهای جزیره می‌کنن. مخفی می‌کنن. مال‌خر می‌یاد. جنسو می‌بینه، می‌خره، رد می‌کنه بازار، مغازه‌دار می‌خره، قرار می‌ذاره با قایق، قایق می‌بره، خالی می‌کنه بندر.

همین

- همین

تمام

- تمام

- خداحافظ

- خداحافظ

محلله‌های قشم

محلله فینی‌ها:

چه کار می‌کنند اهل محلله؟

صیادی، لانچ و قایق. فین بخشی از حومه بندرعباسه، آمدن، سکونت کردن قشم.

محلله مسجد بالا:

این‌ها چه کار می‌کنند؟

اکثرن اهل قشم هستند، غیر مردم قشم خیلی کم هستند. باشند بلوچند. اکثر مردمش تاجرند.

از صد خانوار، چهل خانوار تجارت می‌کنند. صیاد و ماهی‌گیر و قایق دارند.

این اهل محلله، به نقل آقای مظهري و حالا، هیئت محلله:

خاک و خاک و زباله، مگس. به پهناي دو متر، دو طرف خاک‌ها و زباله‌ها، دیوارها: سنگی،

فرو ریخته. کنار بیشتر درها، طویله‌ها. کوچه‌های محلله، کج و کوله، باز می‌شوند جلوی دریا، به

ساحلی باریک، تکه‌تکه، کنار این کناره‌ها، بارگیری می‌کنند، بار خالی می‌کنند. قایق‌های

موتوری. قایق‌ها، پارک کرده‌اند در محل اتصال کوچه‌ها و ساحل. وسط ساحل و خانه‌ها، مسلط

به دریا قلعه پرتقالی‌ها، دیوارها: سنگ و ساروج، می‌زنند به سیاهی سنگ‌ها، کناره شرقی محلله،

دیوار و دیوارها، وصل به دریا.

محله مینابی‌ها:

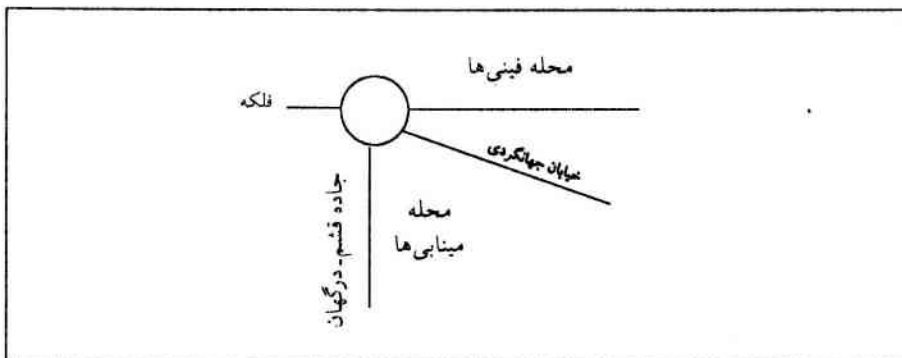
اکثرن صیادی، قایق بارگیری و مسافری. چون اکثرن از بچگی از میناب آمدن این جا مستقر شدن، ۳۰ سال، ۳۵ سال، ۴۰ سال، تولد میناب است. ولی این جا زن گرفته‌اند. شغل و کارشان این جاست.

باز هم نقل آقای مظهري.

بافت محله مینابی‌ها:

دیوارها سنگی، پشت سنگ‌ها، گِل، کوچه‌ها: خاکی، بچه‌ها: لول می‌زنند جلوی در خانه‌ها، زن‌ها، تنها، کنار هم، توی درگاه درها، قلیان می‌کشند، یک در میان. پاره‌های حلبی، سقف اتاق‌ها و دیوار اتاق‌ها. فقیرترین محله قشم، به نقل آقای مظهري است، کوچه و کوچه، پیچ و واپیچ، گاهی درخت کهوری، خاک آلود، بزها، قایق‌های واژگون، پشکل، بوی ماهی خشکیده، و سرانجام قبرستان قدیمی، گورها، محو، بعضی فرورفته توی خاک.

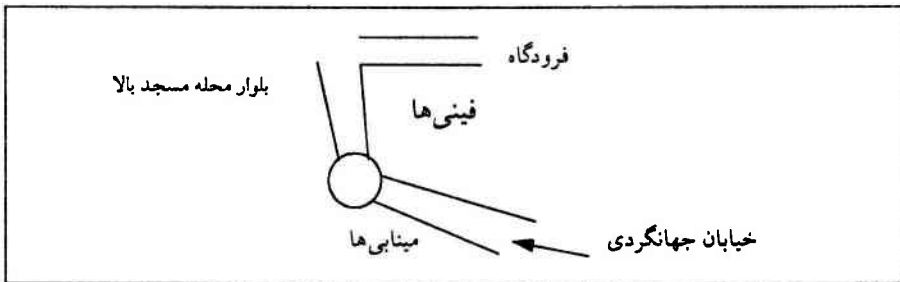
خیابان جهانگردی



کوچه‌ها: خاکی، کج، کوله، خانه‌ها، فرو رفته توی هم، محوطه تر و تمیز، خالی، یک وجب؟ هیئات. دیوارها، سیمانی: سیاه، بعضی گلی: سیاه، درها، فلزی.

- نصف محله کوه بوده، تراشیدن، رفتن جلو، خانه درست کردن، روی شیب کوه.

خانه‌ها: بالای سر هم و سه گنچ محله، خانه‌های سازمانی بیمارستان قشم.



محله چابهار:

بزرگان قشم سکونت دارند. عده‌ای از مردم چابهار هم ساکن هستند. در حیاط انبار دارند. بار تاجر را انبارداری می‌کنند. بیشتر مردم محله تاجرند. قشمی‌های محله چابهار، اکثر تاجرند، از قدیم رفت‌وآمد داشته‌اند با دُبی. در قشم افغانی هستند؟

- هستند ولی کم هستند، اکثر بلوچ هستند.

- ... افغان کارگرند. مردم قشم اجازه نمی‌دهند روی قایق کار کنند. در رده اول، دولت مجوز قایق نمی‌دهد به افغانی، مردم هم کار قایق و لنج نمی‌دهند. مردم این را شغل خودشان می‌دانند. اجازه رقابت به افغان‌ها نمی‌دهند.

- ... قایق اگر صاحبش قشمی باشد، حتی بندرعباسی باشد، اجازه نمی‌دهند، میدان نمی‌دهند به افغان‌ها.

- بلوچ‌ها چه کار می‌کنند در قشم؟

- بلوچ‌ها کارگرند. انبارداری می‌کنند، مال انبار نگه می‌دارند. واحد مسکونی اجاره می‌کند قشمی، به بلوچ می‌گوید، بیا تو انباردار شو، بار را خالی می‌کند بلوچ در حیاط انبارداری، مواظب است. عده‌ای هم کارگرند در بندر بهمن، اکثر کارگرها بلوچن. خود قشمی کارگری نمی‌کند.

این‌ها هم نقل آقای مظهری بود.

اما، شکل و ریخت محله چابهاری‌ها:

دریا	محله چابهاری‌ها
دریا	محله مسجد بالا

خاک و خاکی: کوچه‌ها، پیچ در پیچ، محوطه‌ای: قبرستان اهل تسنن، کوچه‌هایی که باز می‌شوند به دریا و کناره این کوچه‌ها، محل بارگیری و تخلیه بار قایق‌ها، کناره ساحلی محله ادامه دارد تا اسکله قشم.

قایقی پارویی، تور: آشفته، ته قایق، مردی که دارد می‌بندد، طناب قایق را به دیرکی فلزی، وصل به دیوار. پیراهن بلند، تا قوزک پا، پاهای برهنه، سیاه.

- رفته بودی ماهی‌گیری؟

- بله

- گرفتی؟

- نه

- چرا؟

هزار قایق، گم‌گم، می‌زن بندرعباس، می‌یان جزیره، هر قایق بیست کارتن بار بیاره، درش تخته می‌شه،

- کجا درش تخته می‌شه؟

- دریا، ماهی‌رم فراری دادن،

- خداحافظ.

- خداحافظ.



می‌رویم سراغ معتمد محل و عضو شورای شهر، سلامی، علیکی، پا در میانی می‌کند آقای مظهري، می‌نشینم و، رخصتی و:

- کدخدا دارد قشم؟

- نه، قشم کدخدائی نبود، حکومت‌های محلی بود. کدخدا در دهات جزیره تعیین می‌کردند. به مردم رسیدگی کنند. خلاف می‌کرد، از مردم دهات می‌آمدند، شکایت می‌کردند، کدخدامنشی رفع و رجوع می‌شد.

- ... قشم، شورای شهر هست، هفت نفر، جلسه‌ها، فرمانداری یا شهرداری می‌شه.

- وظایف شورای شهر چی‌یه؟

- شرکت در جلسه، چی مطرح می‌شه، مثلن دیروز در مسجد جامع شورا شد. مال بهداشت بود،

برای کشتن سگ، کشتن سگ‌های ولگرد، تحت نظر منطقه آزاد، و کمیته بهداشت قشم.
- ... انجمن شهر حاجت شهری تعیین می‌کنند، با رأی اکثریت: نرخ‌گذاری، اجحافی شد، راه چاره، جمع‌کردن گوسفند، بز، تمیزی شهر، تا از مردم کمک بگیرن، هر وقت احتیاجی هست، از مردم دعوت می‌کرد، دعوت عمومی می‌شود، بین خودشان، پنج یا هفت نفر انتخاب می‌کنند.
- ... بخشدار یا شهردار دعوت می‌کنند، انتخاب می‌کنند، حقوقی ندارند، یک وقتی هم باید کیسه شُل کنند، حالا فقط انجمن شهر است.
- درآمدی دارد انجمن؟

- سابق اسکله نبود، قایق می‌زد به خشکی، مردم پیاده می‌شدند. یا کوله می‌کردند مردم را، می‌آوردند از آب، اسکله سال ۳۳، ۳۴ درست شد، شکایت کردیم، بچه‌ها فرار کردن، رفتن کوبیت، از بدبختی، برق نبود، آب، فقط آب بُرکه بود، باران نبود، آب بُرکه نبود.
- ... بندر آزاد قرار بود، تقاضا شد سال ۳۳، مردم تقاضا کردن، انجمن تقاضا کرد، راه بیافته، ۴ درصد مثل دُبی از کالای وارداتی بگیره، خرج قشم کنه، خرج آبادی شهر کنه، تقاضا شد برای بندرعباس گمرک بگیره، حالا جنس قایقی‌ها می‌برن، شلوغه، مردم یک طرف، مأمور یک طرف، مکان مشخصی ندارن قایقی‌ها، هر جا باشد بار می‌کنن می‌برن بندر، مأمور هم می‌گیره، از حرکت می‌گیره، از جنس می‌گیره، از مغازه می‌گیره، همه جور پول می‌گیره، برای آبادانی، از این طرف می‌گیره، از آن طرف گران می‌شه، روز به روز گرانیه.
- چه طور؟

- قشم، منطقه آزاد، زمین‌های ساختمان‌ها را سه هزار تومان تعیین کرده، ما می‌دهیم دو هزار تومان، قیمت ملک را بالا بردند، این‌طور شود ملک خوب ترقی می‌کند، به شرطی که محفوظ باشد مال مردم.

- ... اختلاف زیاده، اختلاف بین مردم شهر، مقامات دولتی، به خصوص شهرداری، این وسط، مقررات منطقه آزاد شده قوز بالا قوز، اختلاف منطقه بر سر، شهرسازی با مردم، نصب تیرهای برق در زمین مردم، خیابان‌سازی، تجاوز به زمین مردم، افزایش قیمت زمین، این‌طور باشه، مردم نتوانند خانه‌سازی کنن.

- ... پیشتر معتمدی محل بود، بهتر بود، به نفع مردم بود، معتمدین واقعی مُردند، رفتند، حالا هر کسی را صدا می‌کند دولت، از او می‌خواه، اسم می‌بره، می‌شود معتمد، مثل سابق، نفوذ ندارند، حرفشان در رو ندارند.

- ... گرانبه، مثلن میوه کم کم، خوب نیست، دُبی ای ها به ما طعنه می زنن، زردآلو نشانم ده، هلو نشانم ده...

وضع آب شیرین چطوره در محله های قشم؟ حالا.

- زمستان بد نیست، کم نمی یاد، تابستان وضعیت خرابه، باید زیادش کنن، یک تانکر آب شور می خرم ۱۵۰۰ تومان، تقاضا کردیم آب از بندرعباس می یاد، از میناب می یاد، خودشان می گن آب ما کم می شه، نمی داریم ببرین.

- ... نخل ها خشکیده، آب چشمه خشکیده، پیشتر زیر ریشه های درخت آب بود، سد بستند، آب نمی تونه نفوذ کنه، چلو روی زمین آب می رفت، سه متر ارتفاع بُرکش بود، حالا خشکیده.

- چند محله دارد قشم؟

- محله چابهار، مسینی، گل گیری، زیرون گیان، محله مسجد ملاموسی، گوه ای، محله بومیان، چاه کلنگو، گلشهر، پاگر. فینی، منبربالا، محله هل لژی.

- جمعیت این محله ها را می دانید؟ تقریبی؟

- محله چابهار، حدود ۸۰۰ نفر، مسینی: ۶۰۰ نفر، حالا زادوولد زیادن، از حساب زدن بالا، جزیره سابق، ۱۵ سال پیش ۴،۰۰۰ نفر بود، حالا ۱۵،۰۰۰ نفره.

توی خانه ها، خانواده ها چه طور زندگی می کنند! مثلن، توی یک واحد مسکونی، فقط یک خانواده زندگی می کند؟

- نه، پسر، زن و فرزندش، مادر و پدر، برادر و خواهرهای پسر.

... دختر ازدواج می کنه، می ره به خانه پدرشوهر، عروس، ده شب، بیست شب می ماند، بعد می ره خانه شوهر، اگر خانه داشته باشه، اگر نداشته باشه، مدتی می مانه، تا شوهر خانه درست کنه. بندرعباس دیدم خطیب، خطبه خواند، عروس بلند شد رفت خانه شوهر، بدون طببل، بدون موزیکی.

- ... پسر ازدواج می کنه، می ره خانه اش، نداشته باشه می مانه مدتی، خانه پدر عروس، تا خانه اش تمام شه.

- ... حالا زمانه سخت شده، سابق این طور نبود، خانه خریدم پنجاه هزار تومان، خانه بزرگ، آن وقت سیمان کیسه ای ده تومان بود، مزد استاد، هشت تومان، ده تومان. حالا یک بلوک چهل سانتی ۴۵ تومان وصول به خانه، سیمان، یک کیسه پنجاه کیلویی ۵۷۰ یا ۶۰۰ تومان، وصول به خانه، پانصد هزار تومان دادم، ساختمان، بلوک چینی شد، سرگیری شد، پانصد هزار تومان کار

داخل، پانصد هزار تومان فرش و تجهیزات، پانصد هزار تومان موزائیک و حیاط و حوض و انبار، دادم پسر، زنش داده بودم.

... در این ۱۰، ۱۵ سال، هر سال، بدتر از پارسال، مردم، طاقتش ندارند.

پدر بزرگ، مادر بزرگ، کجا زندگی می‌کنند، جدا، تنها، یا کنار خانواده.

- پدر بزرگ، مادر بزرگ، افتاده باشن، نگاه می‌کنن، کدام دختر یا پسر توجه دارد؛ آن‌جا می‌رن، هر اولادی بیشتر محبت کند، خود من، بیشتر سراغش می‌رم، قانون قلب.

- اهل محله‌ها فامیل هستند؟

... ترجیح می‌دن، فامیل کنار هم هستن، مثل سه برادر، ولی در کُل شهر هر کس به زمینی داره، هر خانه دو دیوار داره، یک دیوار برای هر خانه، حالا این‌طور می‌سازن، سابق، کنار هم می‌ساختن، دیوار مشترک داشت. کنار هم باشند خانه‌ها، برادرها، خواهرها، به هم می‌رسند، یکی رفت سفر، آن یکی برادر هست، پدر هست، دوره جدائیه حالا، هر کیه می‌ره طرفی.

... محله فینی، تمام تشیع، بقیه تسنن، شافعی، تک و توکی در هم باشن، سابق چند تایی بودن، مسجد و منبر نداشتن، حاجی صالح درست کرد، با محبت بودن مردم با هم، با هم ازدواج می‌کنیم، شیعه، سنی، قاتی شدن حالا، همه چی قاتی‌یه.

مردمی که آمدند به جزیره، از دور و اطراف، برای کار، بیشتر از کجا آمدند؟ در چه محله‌هایی بیشتر زندگی می‌کنند؟

- بلوچ‌ها هستند، ولو هستند، اطاق گیرشان آمد، تو اطاق، تابستان، کنار خیابان می‌خوابند، کارتن پهن می‌کنند، رُوش می‌خوابن، در زمان پیش، مردم می‌رفتند از قشم، بحرین، کویت، آبادان، کار می‌کردند، مردم جزیره می‌رفتند، پول، خرجی می‌فرستادن برای بچه‌ها، ۲۵ سالی می‌شه، قسمی‌ها مراجعت کردن، حالا کارگرا می‌یان، از هر طرف.

- ... مردها که می‌رفتن کار، زن‌هاشان گرفتار بودن، تهیه غذا، مواد، نگهداری بچه‌ها، آن‌ها که رفتند، ناخدا، ملوان، مکانیک، برگشتند، از ما بهتر زندگی دارند.

بلوچ‌ها از چه سالی آمدند قشم؟

- بلوچ از پارسال که بندر آزاد شد، آمدن برای کارگری. از پارسال تبریزی آمدن با ماشین، برای کرایه، بیشتر نیشان دارن و خاور. لوازم بنایی هم دارند، معمارن، پیمانکارن، مسئله‌ای ندارن. افغانی‌ها تند هستند. بلوچ‌ها آرامند. حتی خودشان افغانی‌ها بینشان مشاجره شد، با تیر می‌زنن.

- برگردیم به محله‌های قشم. گفتید هر محله، مسجدی دارد، می‌گشتیم توی محله‌ها، دیدیم هر محله، قبرستانی هم دارد. اول بفرمایید چه مراسمی، در این مساجد برپا می‌شود.
- پنج نوبت نماز، غیر از نماز، منبر دارند مسجدهای تشیع، سالن دارند، روضه‌خوانی دارند، تعزیه دارند. در مسجدهای تشیع همه کارها در یک محوطه انجام می‌شود، نماز، سخنرانی. مسجدهای تسنن هم همین‌طور. سخنرانی، ارشاد می‌کنن برای نماز و زندگی، هرکس علمی دارد، همان علم بیان می‌کند.
- ... مولودخوانی، تولد حضرت پیامبر بیشتر رسم است. تولد حضرت پیامبر است در شافعی، در مسجد جامع شافعی، شیعه، سنی، برای سماع مولودخوانی می‌آیند. فرق ندارد، تسنن، شیعه می‌روند، اجتماع می‌کنند.
- فوت چه‌طور؟
- فوت در پیامبر نداریم در شافعی. در مسجد، فوت شخصی، گاهی می‌گذاریم، فقط سه روز قرآن‌خوانی می‌گیرن. روز آخر شیرینی می‌دهند، سه‌روز اول، شیر و چای می‌دن، خوراک در منزل می‌دن.
- مراسم ختم چه‌طوره؟
- ختم سی‌روز ماهی به اصطلاح ما خوراک در منزل می‌دهند، بُزی می‌کشند برحسب توانایی.
- ... ختم چهار ماهی، خوراکی می‌دن و ختم قرآن در منزل
- ... ختم سال، قرآنی خوانی در منزل و غذا
- ... عروسی در خانه انجام می‌شود، عاقد می‌یاد در خانه، بعد می‌برند.
- در ماه رمضان مراسم خاصی در مساجد اهل تسنن برپا می‌شود؟
- بله، یکی، قرآن خوانیست. چهار جزء هر شب می‌خوانند.
- ... بعد از نمازخفتن، در ماه رمضان، در مساجد، نماز سنت خوانده می‌شود، به نام تراویه، هر بیست و یک رکعت تراویه است و سه رکعت نمازی به نام وتر.
- ... بعد از نماز سنت، قرآن‌خوانی، که گفتم، چهار جزء هر شب می‌خوانند. بعد می‌نشینند دور هم، احادیثی از پیامبر نقل می‌شود، گفت‌وگو می‌شود. البته بعد از قرآن‌خوانی بلندگوها قطع می‌شود. می‌نشینند دور هم جوان‌ها، امام مسجد، بحث دینی می‌کنند تا نزدیک سحر. قبلاً از سحری دو مناجات داریم. مناجات اولی برای بیدارشدن مردم و پخت غذا. یک ساعت که گذشت مناجات دوم که اعلام برای صرف غذاست. در مناجات از کتاب‌هایی مثل گلستان و

بوستان سعدی استفاده می‌شود. این روال ادامه دارد در بیست روز اول ماه رمضان. ده آخر مراسمی اضافه می‌شود. بعد از ساعت ۱۲ شب و پایان قرآن خوانی نماز دیگری خوانده می‌شود که نماز سنت است، به نام قیام‌اللیل، از واجبات نیست. چهار، پنج تا دو رکعت، دو رکعت می‌خوانند، طولانی‌تر از تراویح است رکعت‌ها، علت این است که در نماز قیام‌اللیل در هر دو رکعت، امام، یک جزء قرآن می‌خواند، تا آخر ماه رمضان.

حالا، سؤالی راجع به گورستان‌ها، در گورستان‌های داخل شهر، گورستان محله‌ها، هنوز مرده دفن می‌کنند؟

- گورستان‌های داخل شهر تا جا دارد دفن می‌کنند، زمین گور هم کافیتست، خیریه. هر گورستان مخصوص محله خودش هست. غیره درش دفن نمی‌شه. گورستان بهشت زهرا خیلی قدیمی‌یه، از همه قدیم‌تر، فقط حصارش جدیده، گورستان مشترک نداره، نزدیک گورستان‌ها، هر کس به مردم خودش احترام داره، پدرم خوابیده، مادرم خوابیده، چرا فضای سبزشه، جای دیگر فضای سبزشه، حالا هم می‌خوابانن.

سرنوشت بُرکه‌ها چی شد؟

- بُرکه‌ها قدیم در محله‌ها بودن، هر محله، یک، دو بُرکه، به تدریج خراب شدن، منزل شدن، حالا بیشتر بُرکه‌ها در منطقه آب شیرین‌کن افتاده، قسمتی در محوطه بندر آزاد، ۱۷ بُرکه بود. حالا استفاده نمی‌کنیم، از آب شیرین‌کن استفاده می‌کنیم. هر متر می‌گفت شصت تومان می‌گیره، گرانه، شصت تومان هم بیشتر می‌گیره. خیابان‌های جدید محله‌ها را پاره پاره کرده، اتصال محله‌ها را کم کرده، اتصال مردمان کم کرده.



صید میگو، درگهان

درگهان- ده از بخش قشم شهرستان بندرعباس بیست کیلومتر باختر قشم. سر راه مالرو قشم- باسعیدو.

جلگه- گرمسیر مالاریایی- سکنه ۱۳۲۰- شیعه- سُنی، فارسی، آب از چاه، باران- محصول غلات- شغل زراعت- صید ماهی- راه مالرو. گارد مسلح- پاسگاه ژاندارمری دارد.

همان فرهنگ

بندر درگهان

راهنمایی: دو تا پسرانه، دو تا دخترانه
ابتدایی: دو تا پسرانه، یک تا دخترانه
بانک‌ها: تجارت، ملی، صادرات، ملت
درمانگاه
مخابرات
اداره بندر
پاسگاه
گمرک
نیروگاه برق
دفتر عمران مسکن منطقه
دفتر پست
مسجد
شهر درگهان- سال ۷۲



وانت مزدا، می‌رویم بالا، یکی یکی، کورمال، کورمال. تَق توق، تِپ، توپ: مشت راننده، کف دست راننده، انگشت‌ها، غُر غُرش، لُند لُندش و حباب چراغک اطاق وانت، حتی یک چشمک، دریغ - خواب و این همه سنگین، خوش به حالش. رضایت دادیم. قِر قِر و درق دورق و، راه افتاد وانت- ماشاءالله.

رفته بود و نشسته بود عقب وانت- ناخدا، کنار دو تانک پلاستیکی- به عبارت خودش، پر بنزین بودند تانک‌ها، هر تانک صد لیتر.

جاده قشم- درگهان، کلاف‌های مه، پیچ می‌خورند، تاب می‌خورند گرد و پرتو موازی چراغ‌های جلوی وانت، دو مهتاب، باز می‌شدند، بسته می‌شدند، گره می‌خوردند کلاف‌ها، گره روی گره، گره‌ها: سردرگم، کور، بکیش، واکیش، کار و بار روزگار بودند، شاید- تا درگهان. دوری و پیچیدند پرتو چراغ‌ها سمت راست. کوچه‌های درگهان- دالان، دالانک، زباله‌ها: تَل تَل، بوی زباله‌ها: نمور، سنگین، میان کبود سیاه دیوار کوچه‌ها، ساحل درگهان، رایحه سحر: لب شوره، دریا و مرغ‌های دریایی. نشسته‌اند مرغ‌ها، خواب‌آلود، روی لبه قایق‌ها، دوتا دوتا، سه تا سه تا. زورق‌ها: گهواره‌های خواب، زمزمه دریا: لالائی خواب. در حال جذر بود دریا، جمع و جور،

نشسته بود عقب، ترنم موج‌ها در روشنائی نقره‌گون سپیده‌دمان. گِل آلود بود کف دریا، نقش‌بندی موج‌های دریا، رنگ فلس ماهی‌ها، سرتاسر کفِ خالی دریا، لُزج، خاکستری خفه. زدیم بالا، پاچه شلوارها را، تا زانو، کفش‌ها، توی دست‌ها. راه افتادیم: تپ تپ، جوانکی می‌آمد دنبال ما «اهل کجایی؟ افغان. کجای افغان؟ هرات». گذاشته بود تانک‌ها را توی گاری دستی، می‌آمد گاری: دلی دلی، دو تا چرخ، چرخ‌های جلوی گاری، هر دو لاستیکی، لنگ می‌زدند. دو تا چرخ، چرخ‌های عقب گاری: پاهای افغانی، پاپتی، برهنه، تا زانوها سر می‌خوردند، میان گِل آب کف دریا. زور می‌زدند، صد تومان گرفته بودند، پاها و چرخ‌ها.

رسیدیم به دریا و برگردان زلال سحرگاهی، در دریا، عین یک نفس راحت، افسوس. زدیم به آب و سحر-ولرم، شِلپ شِلپ، می‌رویم تا قایق‌های موتوری. شناورند روی موج‌ها، طناب لنگر قایق‌ها، پیچی و تاب و گره‌ای، گِلِ دکل‌های چوبی، گُله به گُله، در خط اتصال دریا و ساحل، هنگام جذر.

دو تا اسکناس، توی دست ناخدا، نگاه می‌کند، پشت، رو، تاریک، روشن، صد تومانی؟ بله، اسکناس‌ها هم، سری تکان می‌دهند هر دو، می‌گذارد کف یک دست، عین ملاقه، معلق است توی هوا و دریا، بر فراز جنبش‌های یک قایق، بالا و پایین، این پهلو، آن پهلو. ملاقه؟ کو؟ رفت کجا؟ ندیدی؟ غیب شد، توی قایق و توی قایق، تلمبار ریش، ته‌نشین شب، نه یک شب، صد شب، خرت و خرت، انگشت‌ها و جعدهای تودرتوی ریش، خرت و خرت، خواب یا بیدار؟ بنگلادشی است، نگهبانی قایق‌هاست.

ناخدا گفت، می‌رفت طرف یکی از قایق‌ها، چرخ‌های گاری و پاهای افغانی، پا به پای ناخدا. اشاره کرد. به قایقی، ناخدا، موج‌ها و لبه قایق، شلپ و شلوپ، کشیدیم بالا و غلطیدیم توی قایق، خوددش آخر همه، جستی و ایستاده بود وسط قایق. گرفت تانک‌ها را از دست افغانی، یکی یکی، گذاشت کف قایق، بغل موتور. وصل کرد یکی از تانک‌ها را، با شیلنگی پلاستیکی، به شیر بنزین موتور. استارت، جهید قایق از جا، می‌شکافت موج‌ها را و می‌رفت جلو، سر و سینه قایق توی هوا-به گُل بهی می‌زد هوا.

صدای یکنواخت موتور قایق، برخورد موج‌ها با سینه قایق، و سینه قایق وسط دریا و آسمان، دَرَق دَرَق، می‌شکستند موج‌ها، ریزریز می‌شدند، باران، باران، می‌باریدند روی سرها و پیشانی‌ها و گونه‌ها. پرواز مرغ‌ها، مهتابی‌های کشیده بال‌هاشان، در آفتاب، که جاری شده بود ناگهان، روی موج‌های دریا-دریا در دریا.

رسیدیم. پهلو گرفت قایق کنار لانچ، نردبان انداختند پایین، ملوان‌ها، ریسمانی بود نردبان، گرفتیم، رفتیم بالا، عرشه کشتی، کِوِن: اطاقکی چوبی، سُکان، وسط کِوِن، سُکانی، پشت سُکان، ملوان‌ها: پیراهن‌ها، یکی، دو تا، بلند، تا زانو‌ها، قهوه‌ای زرد خفه، لنگ‌ها دور کمرها، زیر پیراهن‌ها، یکی، دو تا، چهارخانه، چهارخانه، راه راه، توی شلووارها، دو تا، کُت و شلواری، کت‌ها: عاریه، شلووارها، شُل و ول، آویزان. نسیمی خنک، بوی چوب خیس، گازوئیل، بوی دریا و میگو، آفتاب، صدای یکنواخت موتور کشتی: زیگ، زاگ، زیگ، زاگ، خط می‌کشید، پشت سرش، وسط آب‌ها.

راه افتاده بود کشتی، قایق دنبال طناب و طناب متصل به عقب کشتی، می‌آمد قایق، دنبال کشتی، حالا، مثل دخترکی که تازه راه افتاده- تاتی تاتی، دنبال بابا.

هشت ملوان داشت لانچ، به نقل ناخدا، دو ملوان: بنگلادشی، کت و شلووارها، سیاه چرده، موها، مشکی، مثل چشم‌ها. باقی اهل جزیره و یک طبخ: قشمی. پاتیل را گذاشته بود روی شعله‌های کپسول گاز: آبی. چمباتمه زده بود جلوی پاتیل، نگاه می‌کرد به پاتیل، و گاهی، سرکی و نگاهکی، توی پاتیل، تا نیمه آب. فلاسکی بزرگ، کنار دستش و کنار فلاسک، قلیان. باز بود در فلاسک، ته فلاسک: شکرو چای خشک. عرق چین، چرک تاب، چسبیده‌است فرق سرش. آماده بود تور، انداختند توی دریا، از دو طرف جلوی کشتی، هر طرف تور، سه تخته ضخیم، میان قاب آهن و زنجیر، بدان خاطر که سنگینی کنند، دو طرف تور، فرو روند در آب، بدون معطلی و بکشند تور را دنبال خودشان، ته آب، و هم، مقاوم باشند و سخت، هنگام برخورد با کف دریا و صخره‌های دریایی.

تخته‌ها، همین‌طور که کشیده می‌شوند کف دریا، به هم می‌زنند، ته دریا را، جارو می‌کنند کف دریا را، میگوها، که در عمق پایین زندگی می‌کنند، نزدیک کف دریا، پریشان، سراسیمه، به هم می‌ریزند، هجوم می‌برند طرف تور. می‌افتد در دام، نقل ناخداست، همچنان‌که نگاه می‌کند به طناب‌های تور، دو طرف کشتی، خط‌های مستقیم، زرد، میان آبی آب‌های دریا.

۴۵ دقیقه به همین ترتیب رفت جلو لانچ، در مسیری مستقیم، موازی هفت لانچ، این طرف و آن طرف لانچ، و دنبال هر لانچ، یک قایق موتوری، فایبرگلاس، خالی. بعد، نیم دوری زد، برگشت، در مسیری تازه. ۴۵ دقیقه هم، مسیر جدید را پیمود، موازی هفت، هشت لانچ صید میگو. فریاد ناخدا، دست‌سکانی و اهرم‌گاز، رفته‌رفته کم می‌شود سرعت لانچ، مشغول می‌شوند ملوان‌ها، ناخدا هم میان ملوان‌ها، می‌کشیدند بالا، طناب‌های دو طرف لانچ را که وصل بود به

تور. پیکش، پیکش: دست‌ها، ساعدها، بازوها، می‌روند و می‌آیند، سینه‌ها: دم‌های آهنگری، پُر می‌شوند، خالی می‌شوند، از آفتاب و نسیم دریا، مرطوب. سنگینی می‌کند تور، سنگینی می‌کند، غوطه‌ور میان دریا، صدای ناخدا: تپ تپ موتور وسط لانچ، روشن می‌شود موتور و، شروع می‌کند به کارکردن و کشیدن تور، به بالا. کار جرثقیل را می‌کند موتور. آن‌قدر کشید موتور و کشیدند دست‌ها، که پیدا می‌شود ته تور در آب و میگوهایی که می‌لولند، در هم، توی تور: صورتی و خاکستری، برق می‌زدند توی آفتاب، آمیخته با آب دریا. تور و موتور، موتور و تور، غرش‌های ممتد موتور، کشیده می‌شود تور، کنار لانچ، همان‌طور که می‌رود به جلو لانچ، آهسته، آهسته، و می‌آید بالا، بالا و بالاتر، تا ته تور می‌خورد به کف لانچ. شبیه قیف است تور، ته قیف پایین است و سرگشاد قیف بالا. می‌دوند جلو ملوان‌ها، شروع می‌کنند به بازکردن طناب ته تور، خوب که باز می‌شود ته تور، می‌ریزند کف لانچ، شلوغ، پلوغ، شلم، شوربا، قر و قاتی، سفید، زرد طلایی، خاکستری، سیاه: میگو، ماهی حلوا، ماهی مرکب، عروس دریایی: خوشه، خوشه-شبم‌های سحرگاهی- سفره ماهی، ماهی‌های مِش دندان (موش دندان)، ماهی گُو، ماهی حسبک، مارماهی، کوسه‌های ریز.

می‌پرند بالا ماهی‌ها، سر و دُمی تکان می‌دهند در آفتاب، برق می‌زنند، برق برق، می‌افتند کف عرشه لانچ، روی تخته‌ها، میان میگوها.

شروع می‌کنند دست‌ها به جداکردن میگوهای درشت، می‌ریزند میگوها را توی سطل‌های بزرگ پلاستیکی، به قول ناخدا: سلّه. در همین هنگام، ماهی‌های حلال^۱ را هم جدا می‌کردند از ماهی‌های حرام^۱ و ماهی‌های حلال تور: ماهی حلوا، مِش دندان، مرکب، انواع کوسه ماهی، آن نوع که گوشتش خوراکی است، مثل کولی سیاه گوش. بعد می‌روند سراغ میگوهای ریز و متوسط. ریزها را می‌ریزند در سلّه‌ای، میگوهای متوسط را در سلّه‌ای. به میگو ریز می‌گفتند گین تک و به میگوی متوسط: بیس‌فیر.

مانده بودند ماهی‌ها حرام زاده و حرام، پخش و پلاکف عرشه کشتی و دور تا دور کشتی. قایق‌های موتوری، می‌چرخند دور کشتی، دایره، میان دایره. قایقی جدا می‌شود از قایق‌ها، پهلوی می‌گیرد کنار لانچ، دنبال قایق، ردیف قایق‌ها، چرخ می‌زنند همچنان، دور لانچ: سبز، قرمز، زرد،

۱. به نقل یوسف خان دریانورد: مرشد نا، ماهی‌های حرام، آن‌گونه ماهی‌هایی هستند که قابل خوردن نیستند، خوشمزه و مأكول نیستند، همین و ماهی‌های حلال، ماهی‌هایی هستند که مطبوع هستند، مزه و طعم خوبی دارند. کاری ندارند به باقی جاهای ماهی.

آخرائی، در آبی موج متن دریا و آفتاب.

- چه داری؟

- ماهی

- بده پایین

می ریزند ماهی های حرام را، ملوان ها، توی قایق، راه می افتد و دور می شود قایق، قایق

دومی...

این قایق ها چه کار می کنند ناخدا؟

- دلالند، دلال ماهی، دلال میگو.

- چه کار می کنند با این ماهی ها؟

- ماهی می خرند از ما، می برند بندر، می فروشند به دلال بندر.

از این جا به بعد، قطع می شود رابطه ماهی و دریا و به نقل ناخدا، واسطه های ساحلی، پهن می کنند ماهی ها را روی ماسه های ساحل، در آفتاب. خشک که شد، می کنند توی گونی. می فرستند گونی ها را به استان های فارس و کرمان. دام دارها می خرند و می ریزند جلوی گاوها و گوسفندها و بزها، می خورند این حیوانات زبان بسته، لُف لُف، کَلی هم کیف می کنند، لابد. مقداری هم به مصرف گاوهای جزیره می رسد، و خوراکی هم درست می کنند اهل جزیره و بندر از این نوع ماهی ها به نام لَم.

قایق های سیاری هستند که کارشان خرید میگوهای ریز است. قسم دیگر دلال های دریایی، به روایت ناخدا: گین تک (میگو ریز) را می خرند، می برند ساحل، می فروشند به قسمی دیگر از واسطه های ساحلی. قسم سوم این حضرات محترم می ریزند میگوهای ریز را توی پاتیل. می جوشانند، در آب و نمک. بعد می ریزند و پهن می کنند در آفتاب. خشک که شدند میگوها، نوبت چوب کاری است و فُلک، چوب کاری و فُلک، آن چنان که کنده می شود پوست میگوها، می ریزند پوستک ها، کنار سرهاشان، جدا، جدا، ریز، ریز، پراکنده روی ماسه و خاک.

می ریزند میگوها را در گونی و می فرستند بازار. می خرند مردم، می خورند، مثل آجیل، می ریزند در جیب ها، قدم می زنند کنار ساحل، در می آورند از جیب، مشت مشت، می ریزند در دهان و می فرمایند: به به، یا می برند منزل و می دهند به عیال برای درست کردن و پختن کولو میگو و خورش میگو، به خصوص هنگامی که تمام شده است فصل صید میگو و میگو تازه حکم کیمیا را پیدا می کند. در واقع این حیوان های بی سر و دُم و پوست و چوب خورده، کار

سبزی خشک کرده را می‌کنند، در آن طرف ولایت.

ناخدا،

- بله

- دلال‌ها هم مثل ماهی‌ها، حلال و حرام، حلال‌زاده و حرام‌زاده دارند؟

- خدا می‌داند.

احتیاط می‌کند ناخدا، تنش که نمی‌خارد، سری که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند. بی‌خودی که نشده ناخدا، مرحباً، مرحباً.

تا حالا، حدود ساعت ۱۰ صبح، دوبار صید کرده بود لانچ، بار اول، حاصل صید، ۱۸ کیلو میگوی درشت بود. بار دوم ۱۶ کیلو میگوی درجه یک (درشت)، سه کیلو هم میگوی متوسط و ریز: درجه دو و درجه سه.

زورق‌های موتور، دلال‌های شرکت شیلات، می‌گردند مثل زنبورهای کافر، گرد لانچ، وزوز وزوز، وزوز، وزوز، چهار چشمی، می‌پایند، نگاه می‌کنند، به ناخدا، سکانی، طباخ. می‌زنند کنار لانچ، سر ضرب، تحویل می‌گیرند، یکی، دوتا، سلّه، سلو میگوهای درجه یک، به کیلویی ۲۶۵ تومان. سله‌ها توی هواست هنوز که می‌زنند به سینه دریا قایق‌ها، گاز و گاز، می‌برند و تحویل می‌دهند میگوها را به انبارهای شرکت شیلات، به کیلویی ۲۹۵ تومان، چرا؟ با این همه شتاب؟ مگر سر می‌برند؟ بله، خیس می‌شود میگو، فوری، توی سلّه‌های پلاستیکی، زیر آفتاب، به روایت ناخدا، بنابراین، نجیند زورق‌ها، این دست و آن دست، گنبدیده است میگو، کیلویی سی تومان، ضرر می‌کند واسط، و به عبارت ناخدا:

- دلال دلش برا میگو نمی‌سوزه، باکش نیست. فکر جیشسه، فقط.

میگوهای متوسط و ریز، هر کیلو چهار صد تومان، ناخدا می‌گوید.

چرا؟

- نوخ دلال‌هاست.

چون دریاست، لابند مثل دیو، برعکس است کارش. و این‌جا، بازار، بازار آزادست، البته برای دلال‌ها، و قاعده، قاعده عرضه و تقاضا، نه حکم حاکم و نه چوب و فلک، کنار حکم حاکم.

زورق‌ها، چرخ می‌زنند دور لانچ، سلّه‌ها، میگوها، ماهی‌های حلال، ماهی‌های حرام، غیب شده‌اند از روی عرشه لانچ، آماده می‌شوند ملوان‌ها، برای انداختن تور.

شش بعدازظهر، سایه لانچ یکوری، می‌لفزد روی موج‌ها، شش بار تور افکنده‌اند ملوان‌ها،

شش صید، به ترتیب، به غیر از صیدهای صبح‌گاهی، ۱۶ کیلو، ۱۴ کیلو، ۲۰ کیلو و ۱۷ کیلو. راه افتاده است کشتی به طرف ساحل درگهان که شروع کرده‌اند به زدن طبل جمع‌کن و ورچین، طبالان شرکت شیلات، و طبل بگیرد و ببند، قدغن است صید میگو، بعد از ساعت شش بعدازظهر.

چرا ساعت شش ناخدا. مگر نمی‌شود شب صید کرد؟

- چرا، مثل ماهی، شب هم اجازه دهند صید می‌کنیم. ولی قدغن است. می‌ترسد شرکت، دلال‌ها، میگوهای درشت را بخورند از لانچ‌ها، در پیرند تو تاریکی، ندهند به شیلات.
- شما که گفتید این‌ها، دلال‌های امین شرکت هستند، همین‌ها، قاچاق میگو هم می‌کنند تو تاریکی؟

- نه، آن‌ها قسم دیگر دلالند.

- برکت دهاد خدا، بادا.

- ناخدا، تعطیل صید میگو، ساعت شش بعدازظهر، شاید علت دیگری هم دارد.

- چه علتی؟

- علت اخلاقی، شاید هم، علت زیست محیطی، مسئولین شرکت شیلات می‌سوزد دلشان به حال میگوهای زبان‌بسته، ساعت شش بعدازظهر که می‌شود، می‌روند توی لانه‌هاشان، می‌خوابند میگوها، ته دریا. تور می‌اندازید، ته دریا را زیر و رو می‌کنید، لانه‌هاشان خراب می‌شوند، می‌پرند از خواب، زابراه می‌شوند میگوها، خدا را خوش نمی‌آید، انصاف هم خوب چیز است.

- نه کاری به خواب میگو ندارد. شرکت انبار درست و حسابی ندارد. ظرفیت اندازه ندارند انبارها. کارمندا، کارگرها، تکان نمی‌خورند، کار نمی‌کنند، صید، ماند، خیس می‌شود، به جای این‌که انبارها را روبه‌راه کنند، کارگرها کار کنند، دریا تعطیل می‌کنند.

بدین ترتیب، به روایت ناخدا، در واقع، کارآمدی دست‌اندرکاران شرکت شیلات- یعنی می‌خواهید بفرمایید، خدای نکرده، زبانم لال، تقصیر این سروران است تنگ و مَنگ بودن انبارها، حاشا، تقصیر میگوهاست، جارو نبندند به دُمشان، جا می‌گیرند در انبارهای محترم، بی‌حکمت نیست چوب و فلک آقاجان- بله، کارآمدی و فتانت دست‌اندرکاران شرکت شیلات تحمیل می‌کرد به اجبار، محدودیت فعالیت صید را به صیادان و مفت چنگ میگوها، چاره‌ای نمی‌ماند برای ناخداها و ملوان‌ها، جز این که جمع کنند بار و بندیل و بساطشان را، کج کنند سر

لانچ را طرف ساحل، تا فردا.

تازه، آخر کار، بعد کلی پرس و جو، این در زدن آن در زدن، ریش گرو گذاشتن، من بمیرم، تو بمیری، فهم کردیم، به اختصار، سر نخ دست مسیوست، آن هم به یاری اشاره‌ها، لفظ‌های زیرلیبی، چین و تاب ابروهای چند ماهی، ماهی اهور، شیر، سنگسر، به جا نیاوردیم، باقی ماهی‌ها را چه، تا آمدیم بجنییم، دفتر و دستک و خودکار، حال و احوالی، دمی تکان دادند، غوطه خوردند در آب‌های دریا و ناپدید شدند، که خَرِ ما دم نداشت از گُرگی، شتر دیدی، ندیدی، نگاه قطره‌های باران بودند ماهی‌ها.

دو کشتی شناور بودند روی آب‌های خلیج فارس، یکی دانمارکی و یکی برمه‌ای، هر دو، اجاره مسیو. دلال‌ها، میگوهای درجه یک را تحویل می‌دادند به کارشناسان این کشتی‌ها، کشتی‌ها، سردخانه داشتند و مجهز بودند، می‌گرفتند سلّه‌ها را و انبار می‌کردند میگوها را در سردخانه‌های کشتی.

غروب، بعد از تعطیل شدن صید، می‌آمدند کشتی‌ها و میگوها را تحویل می‌دادند به کشتی مادر، که لنگر انداخته بود در ساحل، شاید کنگر هم می‌خورد. بار دیگر دست چین می‌شدند میگوها، میگوهای درشت و مرغوب و سرحال مال مسیو بود، میگوهای درجه دو و زخمی و بی سروپا ارزانی شیلات.



برمی‌گشتیم به ساحل، تور، خسته، کز کرده بود جلوی لانچ، به قول ناخدا: در سینه لانچ، جمع شده بودند ملوان‌ها عقب لانچ، شسته بود و جمع کرده بود دیگ و بادیه‌ها را طباخ. نشسته بود و تکیه داده به اطاق ناخدا.

قلیان دود می‌کرد. نهارش: یک مجمع پلو بود، لابه‌لای پلو، ماهی: تکه تکه، فلفل: مشت، مشت؟ دست‌گشاده‌ای داشت طباخ، درد نکند دستش، پیش از آن که برسد لانچ به ساحل، و غروب، که دارد روشن می‌کند چراغ‌ها را، یکی یکی در گوشه و کنار ساحل، فرصتی و: ناخدا، چگونه تقسیم می‌شود درآمد لانچ و لانچ‌های صید میگو؟

- دو بخش می‌شود درآمد لانچ، یک بخش تعلق دارد به لانچ، به‌عنوان خرج هزینه‌های لانچ و استهلاک لانچ و خراج غذای ملوان‌ها، آن یکی بخش تقسیم می‌شود بین ملوان‌ها و ناخدا، به شکل مساوی، هر ملوان: یک بش. البته و صد البته، که وقتی ناخدا، مالک لانچ است، هم از

آخور می خورد و هم از تویره، خدای ناکرده، نباشد مالک لانج، یک بش هم مالک لانج پیشکش می کند به ناخدا.

- ناخدا، با این لانج، بار هم می برید؟

- بله، صید نباشد، بار هم می بریم.

- کجا؟

- بار باشد، از بندر، از بندر درگهان، بار می زنیم، می بریم دبی، امارات، بار باشد، باز بار می زنیم، بر می گردیم.

- درآمد لانج باری چه طور تقسیم می شود؟

سبک سنگینی و سرانجام چنین است طرز تقسیم درآمد لانج باری، به نقل ناخدا:

کل درآمد لانج تقسیم می شود به دو بخش، یک بخش، تحویل داده می شود به مالک لانج، البته دو دستی. بخش دوم، اول مخارج لانج را حساب می کنند، طی سفر دریایی، و کم می کنند از بخش دوم، الباقی تقسیم می شود بین اهل لانج، بدین ترتیب:

ناخدا: ۲ بش

سکان دار: ۱ بش

موتوری: ۱ بش

آشپز: ۱ بش

کمک سکان دار: ۱ بش

ملوان ها: ۱ بش

کمک موتوری داشته باشد لانج، یک بش هم می دهند به کمک موتوری.

به قول ناخدا: یک را همه دارند، بقیه بر اساس یک است، ۱ بش تا ۱/۸ بش. مخارج لانج:

سوخت، مواد غذایی، خرابی موتور، صدمه بدنه لانج،

این هزینه ها تقسیم می شود به دو، نصفش را باید بگذارند پای صاحب لانج، نصفش را باید کم کنند از سهم کارکنان لانج، که بیشتر اوقات، به رسم: کی بود، کی بود، من نبودم و شتر دیدی ندیدی، در دیدی بشو الونش خر دیدی بشو پالونش و پهلوان زنده رو عشق است، نصف سهم مالک لانج را هم، سرشکن می کنند بین سهام کارکنان لانج و البته که همان مُشت

معروف دستت درد نکند و خسته نباشی است که مفت و رایگان و مین باب ادب، ابواب جمع ملوانان می کنند.

پیش می آید گاهی، گذاری، که ناخدا نه مالک لانچ است و نه سهمی دارد در لانچ. در این صورت چنین رسم است که وقتی لانچ را تحویل می گیرد ناخدا، قرار می گذارد با مالک لانچ، که $\frac{1}{4}$ بش سهم ناخدا باشد از آن حصه که می رسد به کارکنان لانچ، یک بش هم از حصه مالک. بدین ترتیب $\frac{2}{4}$ بش سهم ناخدا می شود از کل درآمد لانچ. بدین ترتیب:

درآمد لانچ تقسیم می شود به دو بخش مساوی بخش ۱- سهم ملوانان و هزینه های لانچ، ناخدا از این سهم می برد، $\frac{1}{4}$ بش، بخش ۲- سهم مالکین لانچ، ناخدا می برد از این سهم، یک بش. این صید میگو و آن یکی صید ماهی، میگوها، خداحافظ، ماهی های گندمو، خداحافظ، چه سرنوشتی، نصیبی، قسمتی، به خیر گنناد خدا، آمین آمین. راستی کشتی نگهبانی؟ شکر خدا، شکر خدا.



ساحل درگهان، کوه کافری-رسوبی، فندقی، سمت غربی شهر درگهان، بلندای کوه، حدود ۳۰۰ متر، می زند گاهی به زرد خاکستری، در پژواک روشنایی غروب، روی موج های دریا، یال شرقی کوه، ابتدا، تند و شتابان، بدو بدو، مثل این که دنبالش کرده باشند، سپس، با وقار، سلانه سلانه، خیالش-تخت تخت، خوش به حالش، می آید پایین تا می رسد به خاکستری موج ماسه ها، نرسیده به دریا، شهر درگهان، بندر درگهان، محله به محله و اول همه محله گرکوه (کنار کوه)، خانه ها همچون پله های چوبی نردبان، پله پله، نیمی در دامنه کوه، نیمی کنار ساحل. آبی، خاکستری ژرف ژرف، راه راه، در دوردست- دریا، حباب چراغ های اسکله، غوطه ور در موج ها، شمال شهر، اخرائی و خاکی، جزیره و ساحل، جنوب شهر، و شرق شهر. همچنان که می رویم، از مغرب، پشت به کوه کافری، شهر درگهان گسترده روی ساحل، لم داده به کوه، موازی دریا، اخرائی تودرتو.

یوسف خان، گشتی بزیم در شهر، سیری کنیم در محله های شهر هنگام بانگ - نماز- است، بماند برای فردا، انشاء... انشاء... که علف خرس است وقت قلمزن...

یافته‌ها

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود وسیله شکار لانج چوبی است هم‌چنان، با ساختی ابتدایی، بادبان‌ها را برداشته‌اند و به جای بادبان موتور گذاشته‌اند: لیستر انگلیسی، یا یان مار ژاپنی، و این همه تحفه و امکانی است که رسیده است به دست صیادان ماهی خلیج فارس و دریا عمان، از آن‌چه که تکنولوژی پیشرفته‌اش می‌نامند در آستانهٔ قرن دو هزار.

تورهای صید را گاهی شیلات می‌دهد به بهایی مناسب، ولی بیشتر ناچارند در بازار بخرنده بهایی گران، یا نخ آن را بخرنند که ژاپنی است معمولاً، خودشان بیافند، ابتدایی است این تورها نیز. صید نیز شکل و طرحی دارد ابتدایی هنوز. پیشاهنگی، سرکرده‌ای که هدایت می‌کند فعالیت گروهی را و هماهنگ می‌کند تمام کارها و وظایف تک‌تک افراد را پیش‌اهنگ و سرکرده، در این کشتی‌ها. اعضای گروه هر کدام نقشی دارند در صید، که آشنا هستند به خوبی با آن و جایی دارند در نظام صید و سلسله مراتب صید، که می‌شناسند به حکم تجربه.

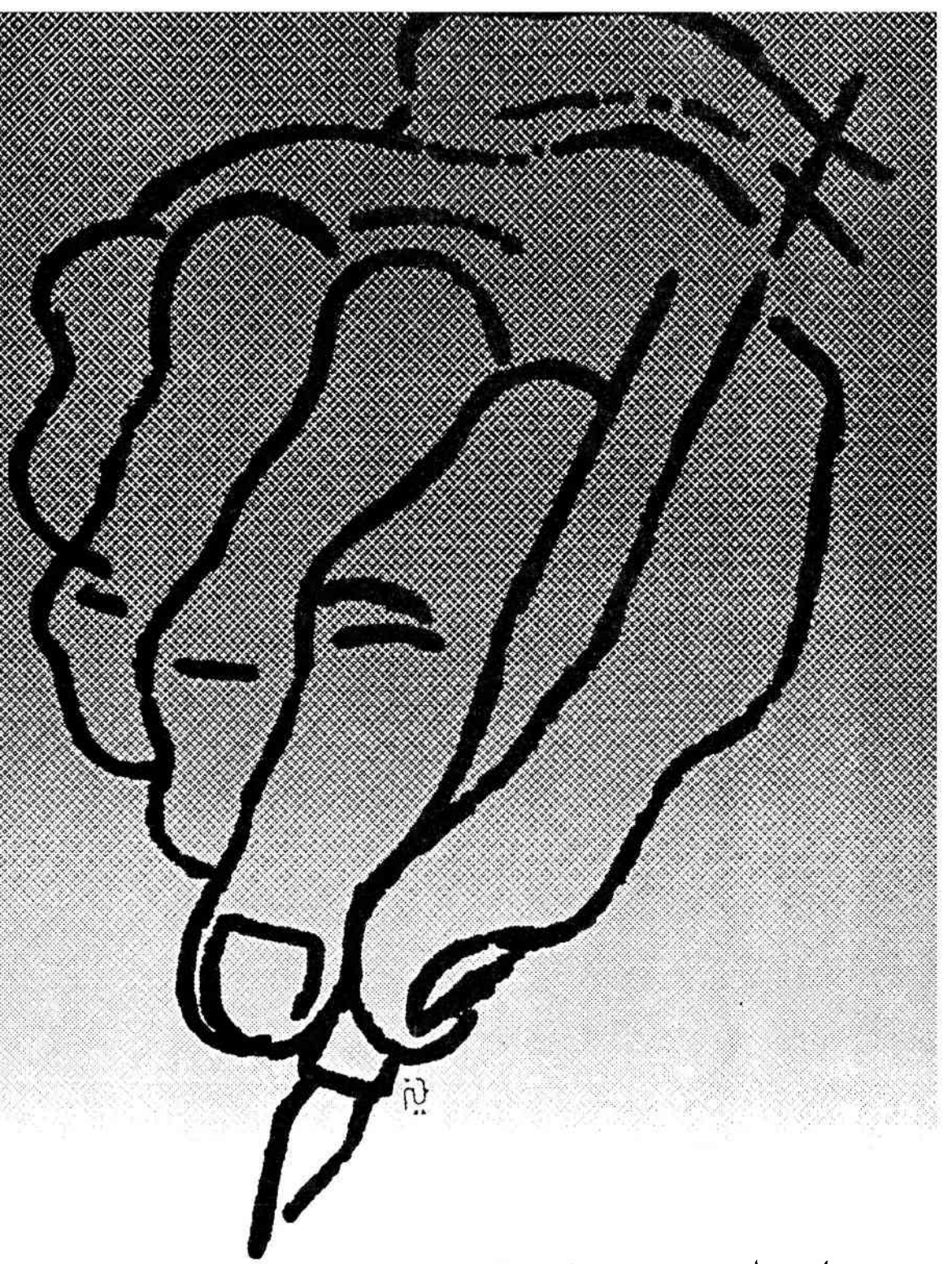
فاقد سردخانه و امکانات لازم هستند کشتی‌های صید، بدین ترتیب نمی‌توانند بروند تا دوردست دریاها برای صید بیشتر، مفت چنگ کشتی‌های صید بیگانه. طرز فروش صید به شیلات یا بازارهای محلی هم‌چنان ابتداییست، که این نیز سبب از بین رفتن بخشی از حاصل دست‌رنج صیادان می‌شود و همین‌طور صید.

شیوه تقسیم درآمد، شیوه‌ای سنتی که تا بیاد می‌آورند ناخداهای کهنسال برقرار بوده در عرصه این صید و خود نیز و جهی دارد گروهی و توافقی. و نمادینست از طرز تقسیم غذا در ایام ابتدایی اش شکارورزی.

صیادان بی یار و یاور هستند در دریا، امکانی ندارند در دسترس، برای چاره، هنگام وقوع واقعه. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود آب دریا تنها داروست برای درمان تهوع، دل‌درد و... و قرص آکسار- که پدیده‌ایست نوین در کشتی- مسکن تمام دردهای روحی است و جسمی، از این سر روح تا آن سر روح، از نوک سر تا نوک انگشت پا.

تا جان در بدن دارد صیاد و رمقی در بازو و پاها، نفسی که می‌آید می‌رود، ناگزیر است کار کند و صید کند. تنهاست و بی‌یار و یاور همین که می‌افتد از پا، در ایام مصیبت پیری و کهولت و به قول فردوسی:

من آنم که دریا کنار من است ستاره شب تیره یار من است
مبادا که در دهر دیر ایستی مصیبت بود پیری و نیستی



اسناد، رویدادها، و معرفی کتاب